

باسمه تعالی

- ۱..... تنبیه دوم: انحاء مطلق
- ۱..... مقدمات حکمت و انحاء اطلاق
- ۳..... تنبیه سوم: حقیقت انصراف

موضوع: اطلاق و تقیید/مقدمات حکمت /تنبیه دوم: انحاء مطلق

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسات قبل در مورد اطلاق و تقیید، فصل دوم یعنی مقدمات حکمت بحث شد. در تنبیهات این فصل، در تنبیه اول، سه نکته پراکنده توضیح داده شد. در این جلسه تنبیه دوم مطرح می‌شود.

تنبیه دوم: انحاء مطلق

در یک تقسیم‌بندی، مطلق تقسیم به «مطلق شمولی» و «مطلق بدلی» می‌شود. در «مطلق شمولی» حکم به عدد افراد مطلق، منحل می‌شود یعنی اگر صد فرد داشته باشد، صد حکم وجود خواهد داشت. در «مطلق بدلی» تنها یک حکم وجود دارد. بنابراین در «اکرم الفقیر» به عدد افراد فقیر، حکم وجوب هست؛ اما در «اکرم فقیراً» فقط یک حکم وجود دارد نه اینکه مثلاً صد وجوب اکرام باشد.

در مباحث گذشته به اطلاق در «حکم» و «متعلق» و «موضوع» اشاره شد. اطلاق در حکم یا موضوع به این معنی است که شرطی برای حکم یا موضوع وجود ندارد. اما اطلاق در متعلق به این معنی است که متعلق قیدی ندارد. در بین این سه قسم، اطلاق در حکم هرگز متصف به شمولی یا بدلی نمی‌شود. اما اطلاق در متعلق و موضوع، متصف به شمولیت و بدلیت می‌شود. به عنوان مثال در مورد متعلق شمولیت و بدلیت تصویر دارد، یعنی در «یحرم الکذب»، عنوان کذب متعلق مطلق است که اطلاق شمولی دارد. یعنی به عدد افراد کذب، حرمت وجود دارد؛ و در «تجب الصلاة»، عنوان نماز متعلق مطلق است که اطلاق بدلی دارد. یعنی یک وجوب وجود دارد؛ و در مورد موضوع نیز هر دو قسم تصویر دارد، یعنی در «اکرم الفقیر»، عنوان فقیر موضوعی مطلق و شمولی است یعنی به عدد افراد فقیر، حکم وجود دارد؛ و در «اکرم فقیراً»، عنوان فقیر موضوعی مطلق و بدلی است یعنی تنها یک حکم وجوب وجود دارد.

مقدمات حکمت و انحاء اطلاق

با توجه به این اطلاق همیشه از مقدمات حکمت به دست می‌آید، این سوالی مطرح می‌شود چرا گاهی نتیجه این مقدمات، اطلاق شمولی و گاهی اطلاق بدلی است؟ به عبارت دیگر، مقدمات حکمت در همه موارد ثابت هستند، پس چرا نتیجه آن متفاوت بوده و گاهی اطلاق شمولی و گاهی اطلاق بدلی است؟

به این سوال، جواب‌های مختلفی داده شده است. تنها به ذکر جواب مختار خواهیم پرداخت، که با این جواب وجه اشکال جواب‌های دیگر هم معلوم می‌شود. به عنوان مقدمه این مطلب یادآوری می‌شود که هر لفظی که اسم باشد، در کلام دارای «محکی» یا «مشارالیه ذهنی» است. این شمولیت و بدلیت در اطلاق، ربطی به مقدمات حکمت ندارد، بلکه به محکی آن اسم مرتبط است:

الف. هرگاه مشارالیه «تمام افراد» باشد، اطلاق شمولی می‌شود. در «اکرم الفقیر»، محکی عنوان فقیر، همان تمام افراد فقیر است. در این موارد به عدد افراد فقیر، وجوب نیز وجود دارد. البته در مانند «یحرم الکذب»، دو احتمال وجود دارد زیرا ممکن است محکی آن «طبیعت» یا «تمام افراد» باشد. اگر محکی عنوان کذب، تمام افراد باشد در این صورت مانند مثال اکرام فقیر خواهد بود.

ب. گاهی نیز مشارالیه «فرد مردد» است. در این موارد مانند «اکرم فقیراً»، در نظر شهید صدر و محقق خوئی، بدلیت از یک قرینه استفاده می‌شود که در امثال این مورد همان «تنوین» است. به نظر می‌رسد این فرمایش صحیح نیست زیرا این مقدار توضیح برای توجیه بدلیت کافی نیست. یعنی حتی اگر مشارالیه «فرد مردد» هم باشد، وقتی یک فقیر اکرام شود، موضوع تکلیف باقی است. با اکرام فقیر اول، چرا اکرام فقیر دوم واجب نباشد؟ پس این توجیه برای بدلیت کافی نیست.

به نظر می‌رسد باید توجیه دیگری شود. به عنوان مقدمه باید تذکر داده شود که فعلیت حکم همیشه متوقف بر فعلیت موضوع است. یعنی تکلیف حدوداً و بقاءً و رفعاً دائر مدار موضوع است، پس اگر موضوع یک تکلیف مرتفع شود، تکلیف هم ساقط می‌شود. در مواردی مانند «اکرم فقیراً» یک دأب عرفی وجود دارد که موضوع به صورت مقید فهمیده می‌شود. به عبارت دیگر در این موارد اینگونه نیست که اکرام یک فقیر واجب باشد، بلکه موضوع تکلیف مقید است^۱. تکلیف فقط شامل کسی است که فقیری را اکرام نکرده است. بنابراین وقتی مکلف یک فقیر را اکرام نماید، دیگر خطاب شامل وی نیست. در باب محاورات این یک نحوه تکلم عرفی است که اگر مطلوب متکلم، صرف وجود باشد، قیدی در ناحیه موضوع وجود دارد. به عبارت دیگر به جای «یجب اکرام الفقیر علی من لم یکرّم فقیراً»، از عبارت «اکرم فقیراً» استفاده می‌شود^۲.

۱. البته هرچند در این موارد، ممکن است گفته شود حکم، مشروط است؛ اما به نظر می‌رسد عرفی‌تر این است که موضوع، مشروط شود.

۲. البته هر موضوعی در تکالیف دارای قیدی است، مانند «اکرم الفقیر» که با فرض اینکه تنها صد فقیر موجود باشند، اگر زید مکلف، آن صد فقیر را اکرام نماید، دیگر خطاب شامل زید نخواهد بود.

ج. گاهی هم مشارالیه «طبیعی» می‌باشد مانند «تجب الصلاة»، که ایجاد طبیعی نماز در خارج خواسته شده است. در این موارد مطلوب مولی از دو حال خارج نیست: صرف الوجود^۲؛ و یا تمام افراد؛ در صورت اول موضوع هم دارای قید است، یعنی در حقیقت تکلیف این است «تجب الصلاة علی من لم یصل». و در صورت دوم موضوع قیدی ندارد، مانند «تجب الصلاة علی المکلف» که اطلاق مکلف شمولی است. تفاوت این دو مثال در این است که یک قرینه عرفی است که گاهی تمام افراد اراده نشده است، مانند مثال اول، که تمام افراد نماز قابل اتیان نیست. در این موارد نمی‌شود تمام افراد مطلوب باشد. اما در جایی که این محذور وجود نداشته نباشد، تمام افراد اراده شده است مانند «یحرم الکذب».

در نتیجه همیشه شمولیت و بدلیت از «مشارالیه» فهمیده می‌شود، و ربطی به مقدمات حکمت ندارد. مشارالیه گاهی موجب تقييد موضوع می‌شود، که نتیجه آن اطلاق بدلی است.

تنبیه سوم: حقیقت انصراف

در بسیاری از روایات و آیات، فقهاء عناوین بلاقید را دارای اطلاق ندانسته و قائل اند این عنوان از برخی قیود منصرف است. به عنوان مثال «اکرم العالم» شامل یهودی نیست، هر چند در عبارت قیدی نیست، زیرا از عالم یهودی انصراف دارد. در بسیاری از موارد از انصراف استفاده می‌شود. منشأ و حقیقت و اقسام انصراف باید توضیح داده شود.

۱. صرف الوجود ممکن است به معنی «وجود اول» و یا «وجود ما» باشد، که در این بحث مراد همان معنی دوم است.